

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۲۹۷

آیه ۴۶-۴۹

آیه و ترجمه

و لا تجدلوا اهل الكتب الا بالتی هی اءحسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا ائمانا بالذی اءنزل الینا و اءنزل الیکم و الهنا و الهکم وحد و نحن له مسلمون ۴۶ و کذلک اءنزلنا الیک الكتب فالذین اءاتینهم الكتب یؤمنون به و من هؤلاء من یؤمن به و ما یجحد بایتنا الا الکفرون ۴۷ و ما کنت تتلوا من قبله من کتب و لا تخطه بیمینک اذا لاضرتاب المبطلون ۴۸ بل هو اءیت بینت فی صدور الذین اءوتوا العلم و ما یجحد بایتنا الا الظلمون ۴۹

ترجمه :

۴۶ - با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۲۹۸

و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم.

۴۷ - اینگونه، کتاب را بر تو نازل کردیم، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می آورند، و بعضی از این گروه (مشرکان) نیز به آن مؤمن می شوند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند.

۴۸ - تو هرگز قبل از این کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند.

۴۹ - بلکه این کتاب آسمانی مجموعه ای از آیات روشن است که در سینه صاحبان دل جای دارد و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند.

تفسیر :

برای بحث بهترین روش را برگزینید

در آیات گذشته بیشتر سخن از نحوه برخورد با «بت پرستان» لجوج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند، با آنها سخن می گفت،

و معبودانشان را سستتر از تارهای عنکبوت معرفی می‌کرد، و در آیات مورد بحث، سخن از مجادله با «اهل کتاب» است که باید به صورت ملایم‌تر باشد، چه اینکه آنها حداقل بخشی از دستورهای انبیاء و کتب آسمانی را شنیده بودند و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی داشتند که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقش سخن گفت. نخست می‌فرماید: با اهل کتاب جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید (و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن). «لا تجادلوا» از ماده «جدال» در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است، این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می‌رود و هنگامی که دو نفر به بحث می‌پردازند، و در حقیقت هر کدام می‌خواهد دیگری را از عقیده‌اش بیچاند به این کار مجادله گفته می‌شود، به کشتی گرفتن نیز «جدال»

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۲۹۹

می‌گویند، و به هر حال منظور در اینجا بحث و گفتگوهای منطقی است. تعبیر به «التی هی احسن»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روشهای صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن. بنابراین مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد. و چه زیبا است تعبیرات قرآن که در یک جمله کوتاه یک دنیا معنی نهفته است. اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری جوئی و تفوق طلبی و شرم‌نده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف تاثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.

حتی بسیار می‌شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می‌دهد چرا که انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است. درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت سؤال

و استفهام طرح می‌کند، تا جوابش را از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.

ولی البته هر قانونی استثنائی هم دارد، از جمله همین اصل کلی در بحث ومجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود، و یاطرف مقابل آنچنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، برجرات و جسارتش

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۰

ببفزاید لذا در دنبال آیه به صورت یک استثناء می‌فرماید: «مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شدند» (الا الذین ظلموا منہم). همانها که بر خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آشنانشوند. آنها که ظلم کردند و فرمانهای الهی را در آنجا که بر خلاف منافعشان بود زیرپا گذاردند. آنها که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند، مسیح یاعزیز را فرزند خدا خواندند. و بالاخره آنها که ظلم کردند و بجای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه‌چینی پرداختند. و در آخر آیه یکی از مصداقهای روشن مجادله به احسن را که می‌تواند الگوی زنده‌ای برای این بحث باشد به میان آورده، می‌فرماید: «بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم» (و قولوا آما بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الہنا و الہکم واحد و نحن لہ مسلمون). چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی؟ آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده، و حذف همه تعصیبا، و ما و شماها، و بالاخره توحید معبود و تسلیم بی قید و شرط در برابر «الله». این یک نمونه از مجادله به احسن است که هر کس بشنود مجذوب آن می‌شود، و نشان می‌دهد اسلام گروه‌گرا، و تفرقه طلب نیست، آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق. نمونه‌های این بحث در قرآن فراوان است، از جمله نمونه‌ای است که امام صادق

(علیه السلام) در حدیثی به آن اشاره کرده، می فرماید: «مجادله به احسن، مانند

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۱

مطلبی است که در آخر «سوره یس» در مورد منکران معاد آمده است، هنگامی که استخوان پوسیده را در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آوردند و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: یحییها الذی انشاها اول مرة... «همان خدائی که روز نخست آن را آفرید، زنده می کند، همان خدائی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می فرستد».

آیه بعد به عنوان تاء کید بر اصول چهارگانه ای که در آیه قبل آمد، می فرماید: «این گونه ما کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم (و کذلک انزلنا الیک الکتاب).

آری این قرآن بر اساس وحدت معبود، وحدت دعوت همه پیامبران راستین تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان حق، و مجادله با بهترین شیوه ها نازل شده.

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از جمله فوق تشبیه نزول قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نزول کتب پیشین بر سایر انبیاء است، یعنی همانگونه که بر پیامبران گذشته کتاب آسمانی نازل کردیم بر تو نیز قرآن را نازل نمودیم.

ولی تفسیر اول دقیقتر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

سپس می افزاید: «کسانی که پیش از این کتاب آسمانی به آنها داده ایم (و به راستی به آن پایبند و معتقدند) به این کتاب ایمان می آورند» (و الذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به).

چرا که هم نشانه های آن را در کتب خود یافته اند، و هم محتوایش را از نظر اصول کلی هماهنگ با محتوای کتب خود می بینند.

البته می دانیم همه اهل کتاب (یهود و نصاری) به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان

نیساوردند، بنابراین جمله فوق، اشاره به آن گروه مؤمنان واقعی و حقجویان خالی از تعصب است که نام «اهل کتاب» تنها شایسته آنها است. بعد می‌افزاید: «گروهی از اینها (از اهل مکه و مشرکان عرب) نیز به آن ایمان می‌آوردند» (و من هؤلاء من یؤمن به).

و در پایان در مورد کافران هر دو گروه می‌گوید: «آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند» (و ما یجحد بایاتنا الا الکافرون).

با توجه به اینکه مفهوم «جحد» آنست که انسان، به چیزی معتقد باشد و آن را انکار کند مفهوم جمله فوق این می‌شود که حتی کفار در دل به عظمت این آیات معترفند و نشانه‌های صدق و راستی را در جبین آن می‌نگرند، و راه و رسم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و زندگی پاکیزه و پیروان پاکبخته او را دلیلی بر اصالت آن می‌شمرند اما به خاطر لجاجت و تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر به انکار برمی‌خیزند. به این ترتیب قرآن موضع گیریه‌های اقوام مختلف را در برابر این کتاب آسمانی مشخص می‌کند: در یک صف اهل ایمانند، اعم از علمای اهل کتاب و مؤمنان راستین و مشرکانی که تشنه حق بودند و حق را یافتند و دل به آن بستند، و در صف دیگر منکران لجوجی که حق را دیدند اما همچون خفاشان خود را از آن پنهان داشتند، چرا که ظلمت کفر جزء بافت وجودشان شده و از نور ایمان وحشت دارند!

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۳

قابل توجه اینکه این گروه قبلاً نیز کافر بوده‌اند، ولی تاءکید مجدد بر کفرشان ممکن است به این جهت باشد که قبلاً اتمام حجت بر آنها نشده بود، کفر حقیقی الان است که بر آنها اتمام حجت شده و با علم و آگاهی صراط مستقیم را رها کرده در بیراهه گام می‌زنند.

سپس به یکی دیگر از نشانه‌های روشن حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که تاءکید است بر محتوای آیه گذشته اشاره کرده می‌گوید: «(تو قبل از نزول قرآن هرگز کتابی را نمی‌خواندی، و هرگز بادت خود چیزی نمی‌نوشتی مبادا دشمنانی که در صدد ابطال دعوت توهستند گرفتار شک و تردید شوند)» (و بگویند آنچه را او آورده نتیجه مطالعه کتب پیشین و نسخه برداری از آنها است) (و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بيمينک اذا لارتاب المبطلون).

تو هرگز به مکتب نرفتی و خط ننوشتی، اما با اشاره وحی الهی،
مسأله آموزش در مدرسه شدی!

چگونه می‌توان باور کرد، شخصی درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده
بانیروی خودش کتابی بیاورد و از همه جهان بشریت دعوت به مقابله کند
و همگان از آوردن مثل آن عاجز شوند؟ آیا این دلیل بر آن نیست که نیروی توازن
قدرت بسیپایان پروردگار مدد می‌گیرد؟ و کتاب تو وحی آسمانی است که
از ناحیه او بر تو القاء شده است؟ توجه به این نکته لازم است که اگر کسی بگوید
ما از کجا بدانیم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز به مکتب
نرفت و خط ننوشت! در پاسخ می‌گوئیم: او

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۴

در محیطی زندگی کرد که با سواد در آنجا بسیار محدود و محدود بود
به طوری که می‌گویند در تمام شهر مکه بیش از ۱۷ نفر قدرت بر خواندن
ونوشتن نداشتند در چنین محیطی اگر کسی درس بخواند، مکتبی ببیند
محال است بتواند کتمان کند، در همه جا مشهور و معروف می‌شود، و استاد
و درفش شناخته خواهد شد.

چنین شخصی چگونه می‌تواند ادعا کند پیامبر راستین است اما دروغی به این
آشکاری بگوید؟ بخصوص اینکه این آیات در مکه در مهد نشو و نمای پیامبر
(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده آنهم در برابر دشمنان لجوجی که
کوچکترین نقطه ضعفها از نظرشان مخفی نمی‌ماند.

در آیه بعد نشانه‌های دیگری برای حقانیت قرآن بیان می‌کند،
می‌گوید: این کتاب آسمانی مجموعه‌ای است از آیات بینات که در سینه‌های
صاحبان علم قرار می‌گیرد (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم).
تعبیر به «آیات بینات» بیانگر این واقعیت است که نشانه‌های حقانیت قرآن
در خود آن به چشم می‌خورد و در پیشانی آیات می‌درخشد، و دلیل آن با خود
آن است.

در حقیقت همچون آیات تکوینی است که انسان از مطالعه آن بدون نیاز به چیز
دیگر به حقیقت پی می‌برد؟ این آیات تشریعی نیز از نظر ظاهر و محتوی چنان
است که خود دلیل صدق خویش است.

از این گذشته، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن، کسانی هستند
که بهره‌ای از علم و آگاهی دارند، هر چند دستشان تهی و پایشان برهنه است.

به تعبیر روشنتر یکی از طرق شناخت اصالت یک مکتب بررسی حال مؤمنان به آن مکتب است، اگر گروهی نادان یا شیاد، دور کسی را گرفتند به نظر می‌رسد که او نیز از هممین قماش باشد، اما اگر کسانی که اسرار علوم درسینه‌های

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۵

آنها نهفته است اعلام وفاداری به مکتبی کردند دلیل بر حقانیت آن است، و ما می‌بینیم گروهی از علمای اهل کتاب و شخصیت‌های با تقوای ممتازی همچون ابوذرها و سلمانها، مقدادها و عمار یاسرها و شخصیت والائی همچون علی (علیه‌السلام) حامیان و عاشقان این مکتب بودند. در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده این آیه به‌ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) تفسیر شده است، این نه به معنی انحصار است، بلکه بیان مصداق روشنی است برای «الذین اوتوا العلم».

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات، تصریح شده به اینکه منظور خصوص امامان است در حقیقت اشاره به مرحله کامل علم قرآن می‌باشد که در اختیار آنها است و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده‌های فهمیده مردم بهره‌ای از این علوم قرآن داشته باشند.

ضمن این آیه نشان می‌دهد که علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب و از محضر استاد می‌خوانند و می‌آموزند نیست، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق صریح آیات گذشته به مکتب نرفت و خط ننوشت ولی برترین مصداق «الذین اوتوا العلم» بود، پس در ماورای علم رسمی، علمی است برتر و والاتر که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی القاء می‌شود که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این جوهره علم است، و علوم دیگر پوسته علم.

در پایان آیه اضافه می‌کند: «آیات ما را جز ستمگران از روی عناد انکار نمی‌کنند» (و ما یجحد بآیاتنا الا الظالمون). چرا که نشانه‌های آن روشن است: پیامبر امی و درس نخوانده آورنده آن است. آگاهان اندیشمند مؤمنان به آن هستند.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۶

از این گذشته خود آن نیز مجموعه آیات بینات (سخنانی با محتوای روشن و

آشکار) می باشد.

و در کتب پیشین نیز نشانه‌های آن آمده است.
با اینهمه آیا کسی جز آنها که بر خویشتن و بر جامعه ستم می کنند آن را
انکار می نماید؟ (تکرار می کنیم که تعبیر به جحد در موردی است که
انسان چیزی را می داند و بر خلاف علمش انکار می کند).

نکته ها :

۱ - نگار من که به مکتب نرفت!...

درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می شود ولی
گاه شرائطی پیش می آید که نخواندن و ننوشتن کمال است.
و این در مورد پیامبران مخصوصا خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) کاملاً
صدق می کند، چه اینکه اگر دانشمندی درس خوانده، و فیلسوفی آگاه و پر
مطالعه ادعای نبوت کند و کتابی ارائه دهد به عنوان یک کتاب آسمانی در
چنین شرائطی ممکن است وسوسه و تردیدهای پیش بیاید که آیا این کتاب و
مکتب مولود اندیشه‌های خود او نیست؟.

اما اگر ببینیم از میان یک قوم عقب افتاده یک انسانی که هرگز
محضر استادی را درک نکرده، کتابی نخوانده، و صفحه ننوشته، برخاست،
کتابی به عظمت عالم هستی، با محتوایی بسیار بلند و عالی، ارائه داد، در
اینجا خیلی خوب می توان درک کرد که این تراوش مغز او نیست، بلکه
وحی آسمانی و تعلیم الهی است.

در آیات دیگر قرآن نیز روی «امی» بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله
وسلم) تکیه شده، و چنانکه ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف گفتیم سه تفسیر
برای کلمه امی ذکر کرده اند که از همه روشنتر «درس نخوانده» است.
اصولاً در محیط حجاز درسی نبود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم)
بخواند و معلمی

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۷

نبود که از محضرش استفاده کند، و گفتیم تعداد کسانی که فقط
سواد خواندن و نوشتن داشتند در تمام مکه در مردان از ۱۷ نفر تجاوز
نمی کرد می گویند از زنان نیز تنها یک نفر بود که خواندن و نوشتن
می دانست.

طبیعی است که در چنین محیطی که ابتدائی ترین مرحله علم (خواندن

و نوشتن) اینقدر کمیاب و محدود است ممکن نیست کسی درس خوانده باشد و مردم از آن آگاه نشوند و اگر کسی با قاطعیت ادعا کرد من هیچ درسی نخوانده‌ام و کسی آن را انکار نکرد دلیل روشنی بر صدق گفته او است، و به هر حال این وضع خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آیات فوق آمده برای تکمیل اعجاز قرآن و قطع بهانه‌های بهانه‌جویان بسیار مؤثر و مفید بود، آری او عالم بزرگ و بی‌نظیری بود که فقط در مکتب وحی درس خوانده بود.

تنها بهانه‌ای برای بعضی مانده این است که پیامبر قبل از دوران نبوتش یکی دو سفر به شام کرد (برای مدتی کوتاه که مشغول انجام برنامه تجارت بود) می‌گویند شاید در این یکی دو سفر با علمای اهل کتاب تماس گرفته و مسائل را از آنها دریافت داشته است!

دلیل سستی این ادعا در خودش نهفته است که اینهمه تاریخ پیامبران و احکام و قوانین و مقررات و معارف عالی را چگونه ممکن است که انسان درس نخوانده و مکتب نرفته به این زودی از افرادی بشنود و به خاطر بسپارد و در مدت ۲۳ سال پیاده کند؟ و در برخورد با حوادثی که بیسابقه و غیر منتظره بود عکس العمل لازم نشان دهد و این درست به آن می‌ماند که بگوئیم فلان لیست بزرگ تمام علوم و فنون طب را در آن چند روزی آموخت که در فلان بیمارستان ناظر حال مداوای بیماران وسیله پزشکان بود، این سخن به شوخی شبیه‌تر است!

توجه به این نکته نیز لازم است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از رسیدن به مرحله

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۸

نبوت احتمالا توانائی بر نوشتن و خواندن از طریق تعلیمات الهی داشت هر چند در هیچ تاریخی دیده نشده است که او از این علم و دانش استفاده کرده باشد، چیزی را از رو بخواند و یا با دست خود نامه‌ای بنویسد، و شاید پرهیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تمام عمرش از این کار باز برای این بود که دستاویزی به دست بهانه - جویان ندهد.

تنها موردی که در بعضی کتب تاریخ و حدیث آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خودش مطلبی را نوشت در ماجرای صلح حدیبیه است که در مسند احمد آمده است: «پیامبر شخصا قلم به دست گرفت و صلحنامه را

نوشت».

ولی جمعی از علمای اسلام این حدیث را انکار کرده‌اند و آن را مخالف صریح آیات فوق می‌دادند، هر چند به عقیده بعضی صراحتی هم ندارد، زیرا این آیات ناظر به وضع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از نبوت است چه مانعی دارد که بعد از نیل به مقام نبوت استثنائاً در یک مورد خطی بنویسد که آن خود معجزه‌های محسوب می‌شود.

ولی به هر حال در چنین مسأله‌ای تکیه کردن بر خبر واحد دور از حزم و احتیاط و مخالف چیزی است که در علم اصول اثبات شده، هر چند این خبر چنانکه گفتیم مشکلی ایجاد نکند.

۲- راه نفوذ در دیگران

برای تسخیر دلها و نفوذ سخن حق در افکار دیگران تنها توسل به استدالات قوی و نیرومند کافی نیست، نحوه برخورد با طرف، و شیوه بحث عمیقترین اثر را

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۰۹

در این مرحله می‌گذارد، چه بسیارند کسانی که در بحثها دقیق و موشکاف، و بر مسائل علمی مسلط و آگاهند، اما چون از شیوه «جدال احسن» و بحثهای سازنده آگاه نیستند کمتر در گفتگو با دیگران موفق به نفوذ در قلب آنها می‌شوند.

حقیقت این است که اقناع «عقل و فکر» به تنهایی کافی نیست، باید عواطف نیز اقناع گردد که نیمی از وجود انسان را تشکیل می‌دهند. به تعبیر دیگر نفوذ در مرحله «خود آگاه» روح انسان به تنهایی کفایت نمی‌کند باید در مرحله «ناآگاه» که بخش مهم روح را تشکیل می‌دهد نیز نفوذ کرد.

از بررسی حال پیامبران مخصوصاً حال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) بخوبی استفاده می‌شود که این بزرگواران برای تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی و تربیتی خود از اخلاق اجتماعی و اصول روانشناسی و انسانیت‌ترین شیوه‌های نفوذ در قلبها استفاده می‌کردند.

طرز برخورد آنها با مردم چنان بود که به سرعت آنها را به سوی اهداف خود جلب و جذب می‌کردند، گرچه بعضی میل دارند به این امور همیشه

جنبه اعجاز دهند اما چنین نیست، اگر ما هم سنت و روش و شیوه بحث آنها را در برخورد با دیگران به کار بندیم به سرعت می‌توانیم در آنها اثر بگذاریم و در اعماق جانشان نفوذ کنیم.

قرآن با صراحت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك: «به خاطر رحمت الهی است که نسبت به آنها نرمخو شده‌ای که اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند» (آل عمران - ۱۵۹). بسیار دیده شده است که بعضی بعد از ساعتها بحث و گفتگو نه تنها پیشرفتی در مذاکرات خود حاصل نمی‌کنند بلکه طرف را در عقیده باطل خویش را سخت‌تر

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۱۰

و متعصب‌تر می‌بینند، دلیل آن این است که از روش جدال به احسن استفاده نشده است.

خشونت در بحث، برتری جوئی، تحقیر طرف مقابل، اظهار کبر و غرور، عدم احترام به افکار دیگران، و عدم صمیمیت در بحثها همه از اموری است که باعث شکست انسان در بحث می‌شود، لذا در مباحث اخلاق اسلامی بحثی تحت عنوان تحریم «جدال» و «مراء» می‌بینیم که منظور از آن بحثهایی است که در آن روح حق‌جوئی و حقیقت‌طلبی نباشد، بلکه هدف از آن پرخاشگری و برتری‌طلبی و به کرسی نشاندن سخن خویش است!

تحریم جدال و مراء گذشته از جنبه‌های معنوی و اخلاقی، برای همین است که در اینگونه بحثها هرگز پیشرفت فکری حاصل نمی‌شود.

تحریم «جدال» و «مراء» به هم نزدیک است ولی دانشمندان اسلامی میان آنها فرقه‌هایی گذارده‌اند: «مراء» به معنی اظهار فضل و کمال است، و «جدال» به منظور تحقیر طرف مقابل.

جدال به حملات ابتدائی در بحث گفته می‌شود ولی «مراء» به حملات دفاعی.

«جدال» در مسائل علمی است و مراء اعم است (البته تضادی در میان این تفسیرها وجود ندارد).

به هر حال مجادله و بحث با دیگران گاهی «جدال به احسن» است و آن بحثی است که شرایطی که در بالا گفتیم دقیقا در آن رعایت شود، و

گاهی به غیر احسن است و آن در صورتی است که امور بالا به دست فراموشی سپرده شود.

این گفتار را با ذکر چند روایت گویا و آموزنده پایان می دهیم.
در حدیثی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم)
می خوانیم: لا یستكمل عبد حقیقة الایمان حتی بدع المرء و ان کان محقا:
«هیچکس حقیقت ایمان را به طور

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۱۱

کامل درک نمی کنند مگر اینکه «مرء» را ترک گوید، هر چند حق با او باشد».

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر خدا «سلیمان» به فرزندش گفت:
یا بنی ایاک و المرء، فانه لیست فیه منفعة، و هو یهیج بین الاخوان العداوة:
«پسرم! از جدال بپرهیز، زیرا نه تنها سودی در آن نیست، بلکه آتش دشمنی
را میان برادران شعله ور می سازد».

و نیز از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: ما
ضل قوم بعد ان هداهم الا اوتوا الجدل: «هیچ گروهی پس از هدایت گمراه
نشدند مگر اینکه از راه جدال و بحثهای پرخاشگرانه و برتریجویانه، که حقیقت
در آن دنبال نمی شود وارد شدند».

۳ - «کافران» و «ظالمان»

در آیات فوق یک بار با این جمله برخورد می کنیم که «آیات ما را جز کافران از
روی عناد انکار نمی کنند» و بار دیگر با همین جمله با این تفاوت، که عنوان
ظالمان به جای کافران نشسته و می گوید: «آیات ما را جز ظالمان انکار
نمی کنند».

مقایسه این دو با هم نشان می دهد که مسأله از قبیل تکرار نیست، بلکه بیان دو
مطلب مختلف است، یکی به جنبه های عقیدتی اشاره می کند و دیگری به
جنبه های عملی.

نخست می گوید: «آنها که با پیشدادوریهای نادرست خود و یا
تقلیدهای کورکورانه از نیاکان، کفر و شرک را برگزیده اند، هر آیت و نشانهای
را از خدا

ببینند نفی می کنند هر چند عقلشان آن را به درستی پذیرفته باشد)). در تعبیر دوم می گوید: آنها که با ظلم و ستم بر خویشان و جامعه راهی را انتخاب کرده اند، و منافع نامشروعشان را در آن می بینند، و مصمم به ادامه این ستمگری هستند طبیعی است که زیر بار آیات ما نمی روند، چرا که آیات ما همانگونه که با خط فکری آنها سازگار نیست با خط عملی آنها نیز سازگار نمی باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۱۳

آیه ۵۰-۵۵

آیه و ترجمه

و قالوا لو لا انزل علیه آیت من ربه قل انما الایة عند الله و انما انذار مبین ۵۰

اولم یکفهم انما انزلنا علیک الکتب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر لقوم یؤمنون ۵۱

قل کفی بالله بینی و بینکم شهیدا یعلم ما فی السموت و الارض و الذین امنوا بالباطل و کفروا بالله اولئک هم الخسرون ۵۲
و یتعجلونک بالعذاب و لو لا اءجل مسمى لجاہم العذاب و لیاتینهم بغتہ و هم لا یشعرون ۵۳

یتعجلونک بالعذاب و ان جہنم لمحیطۃ بالکفرین ۵۴
یوم یغشئہم العذاب من فوقہم و من تحت ارجلہم و یقول ذوقوا ما کنتم تعلمون

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۱۴

ترجمه :

۵۰ - گفتند: چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟ بگو معجزات همه نزد خداست (و به فرمان او نازل می شود، نه به میل من و شما) من تنها انذار کننده آشکاری هستم.

۵۱ - آیا برای آنها کافی نیست که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود؟ در این رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند.

۵۲ - بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها

وزمین است می‌داند کسانی که به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند زیانکاران واقعی هستند.

۵۳ - آنها با عجله از تو عذاب را می‌طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهی) به سراغ آنها می‌آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می‌شود در حالی که نمی‌دانند.

۵۴ - آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می‌کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد!

۵۵ - آن روز که عذاب (الهی) آنها را از بالای سر و پائین پا می‌پوشاند و به آنها می‌گوید بچشید آنچه را عمل می‌کردید (روز سخت و دردناکی است).

تفسیر :

آیا معجزه قرآن کافی نیست؟!

کسانی که بر اثر لجاجت و اصرار در باطل، حاضر نبودند به هیچ قیمتی در برابر بیان مستدل و منطقی قرآن تسلیم شوند، و آوردن کتابی همچون قرآن به وسیله فرد درس نخوانده‌ای همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که دلیل روشنی بر حقانیت وی بود بپذیرند، دست به بهانه‌جویی تازهای زدند، چنانکه قرآن در نخستین آیات مورد بحث می‌گوید: آنها از روی سخریه و استهزاء گفتند چرا معجزاتی (همچون معجزات موسی و عیسی) از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟ (و قالوا لو لا انزل علیه آیات من ربه). چرا او عصای موسی و ید بیضاء و دم مسیحا ندارد؟

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۱۵

چرا او هم دشمنان خود را با معجزات بزرگ نابود نمی‌کند؟ آن گونه که موسی و شعیب و هود و نوح و ثمود کردند؟ و یا همانگونه که در سوره اسراء از زبان این گروه آمده است «چرا پیامبر اسلام، نهرها و چشمه‌های آب جاری از بیابان خشک مکه ظاهر نمی‌کند؟» «چرا قصری از طلائندارد؟» «چرا به آسمان صعود نمی‌کند؟ و چرا نامهای از سوی خدا از آسمان برای آنها نمی‌آورد؟!!»

بدون شک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) معجزات دیگری غیر از قرآن مجید داشته، و تواریخ نیز با صراحت از آن سخن می‌گوید، ولی آنها با این سخنانشان، دنبال تحصیل معجزه نبودند، بلکه از یکسو می‌خواستند اعجاز قرآن را نادیده بگیرند و از سوی دیگر تقاضای معجزات اقتراح می‌داشتند

(منظور از معجزات اقتراحی این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق تمایلات این و آن، هر امر خارق العاده‌ای را که پیشنهاد کنند انجام دهد، مثلاً این یکی پیشنهاد خارج ساختن چشمه‌های آب کند دیگری بگوید من قبول ندارم باید کوه‌های مکه را طلا کنی، سومی هم بهانه بگیرد که این کافی نیست باید به آسمان صعود کنی، و به این ترتیب معجزه را به صورت بازیچه بیارزشی در آورند، و تازه آخر کار بعد از دیدن همه اینها سحرش بخوانند). لذا قرآن در آیه ۱۱۱ سوره انعام می‌گوید و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شیء قبل ما کانوا لیؤمنوا: «اگر مافرشتگان را بر آنها نازل کنیم و مردگان زنده شوند و با آنها سخن بگویند و همه چیز را در برابر آنها محشور نمائیم باز هم ایمان نمی‌آورند»!

به هر حال قرآن برای پاسخگویی به این بهانه‌جویان لجوج، از دو راه وارد می‌شود:

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۱۶

نخست می‌گوید: به آنها «بگو معجزه کار من نیست که با تمایلات شما انجام گیرد، معجزات همه نزد خدا است» (قل انما الایات عند الله). او می‌داند چه معجزه‌های با چه زمانی و برای چه اقوامی متناسب است، او می‌داند چه افرادی در صدد تحقیق و پی‌جویی حقد و باید خارق عادات به آنها نشان دهد، و چه افرادی بهانه گیرند و دنبال هوای نفس؟ و بگو «من فقط انذار کننده و بیم دهنده آشکارم» (و انما انا نذیر مبین). تنها وظیفه من انذار و تبلیغ است و بیان کلام خدا، اما ارائه معجزات و خارق عادات تنها به اختیار ذات پاک او است، این یک پاسخ.

پاسخ دیگر اینک: «آیا همین اندازه برای آنها کافی نیست که ما این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود» (او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم). آنها تقاضای معجزات جسمانی می‌کنند، در حالی که قرآن برترین معجزه معنوی است.

آنها تقاضای معجزه زود گذری دارند در حالی که قرآن معجزه‌های است جاویدان، و شب و روز آیاتش بر آنها خوانده می‌شود. آیا امکان دارد انسانی درس نخوانده - و حتی اگر فرضاً درس خوانده بود - کتابی با این محتوا و این جاذبه عجیب که فوق توانائی انسانها است بیاورد

وعموم جهانیان را دعوت به مقابله کند و همه در برابر آن عاجز و ناتوان بمانند؟!

اگر راستی منظور آنها معجزه است ما به وسیله نزول قرآن بیش از آنچه آنها تقاضا دارند در اختیارشان گذارده ایم، ولی نه، آنها حق طلب نیستند، بهانه جو هستند.

باید توجه داشت که جمله او لم یکفهم (آیا برای آنها کافی نیست؟) معمولاً

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۱۷

در مواردی گفته می شود که انسان کاری ما فوق انتظار طرف انجام داده و اواز آن غافل است یا خود را به غفلت می زند.

مثلاً می گوید چرا فلان خدمت را به من نکردی و ما انگشت روی خدمت بزرگتری می گذاریم که او آن را نادیده گرفته و می گوئیم آیا کافی نیست که ما چنین خدمت بزرگی به تو کردیم؟! از همه اینها گذشته معجزه باید هماهنگ با شرائط زمان و مکان و چگونگی دعوت پیامبر باشد، پیامبری که آئینش جاودانی است باید معجزه جاودانی داشته باشد.

پیامبری که دعوتش جهانگیر است و باید قرون و اعصار آینده را نیز در برگیرد باید معجزه روحانی و عقلانی روشنی داشته باشد که فکر همه اندیشمندان و صاحبخردان را به سوی خود جذب کند. مسلماً برای چنین هدفی قرآن مناسب است، نه عصای موسی و ید بیضا.

و در پایان آیه برای تاءکید و توضیح بیشتر می گوید: در این کتاب آسمانی هم رحمت بزرگی نهفته است و هم تذکر گویائی، برای کسانی که ایمان می آورند (ان فی ذلک لرحمة و ذکر لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ).

آری قرآن هم رحمت است و هم وسیله یادآوری، اما برای گروه با ایمان برای آنها که درهای قلب خود را به روی حقیقت گشوده اند، برای آنها که طالب نورند و خواهان پیدا کردن راه، آنها این رحمت الهی را با تمام وجود خود احساس می کنند و در پرتو آن آرامش می یابند، آنها هر بار که آیات قرآن را می خوانند تذکر تازهای می یابند.

ممکن است فرق میان «رحمت» و «ذکر» این باشد که قرآن تنها یک معجزه و مایه تذکر نیست، بلکه علاوه بر آن مملو است از برنامه ها و قوانین رحمت آفرین و دستورهای تربیتی و انسانساز، فی المثل عصای موسی تنها معجزه بود ولی در زندگی روز مره مردم اثری نداشت اما قرآن هم معجزه

برنامه کامل زندگی و مایه رحمت.
و از آنجا که هر مدعی نیاز به شاهد و گواه دارد در آیه بعد می‌فرماید: «بگو
همین بس که خدا میان من و شما گواه است» (قل کفی بالله بینی و بینکم
شهیدا).

بدیهی است هر قدر آگاهی شاهد و گواه بیشتر باشد ارزش شهادت او
بیشتر است، لذا در جمله بعد اضافه می‌کند: «خدائی گواه من است که
تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند» (يعلم ما فی السموات
والارض).

حال ببینیم خداوند چگونه بر حقانیت پیامبرش گواهی داده؟
ممکن است این گواهی، گواهی عملی باشد زیرا وقتی خداوند
معجزه بزرگی همچون قرآن را در اختیار پیامبرش قرار می‌دهد سند حقانیت
او را امضاء کرده است، مگر ممکن است خداوند حکیم عادل معجزه را در اختیار
فرد دروغگوئی (العیاذ بالله) بگذارد؟ بنابراین اعطای معجزه به شخص پیامبر
خود بهترین طرز گواهی دادن خدا به نبوت او است.

علاوه بر گواهی عملی فوق، در آیات متعددی از قرآن مجید گواهی قولی نیز
داده شده، چنانکه در آیه ۴۰ سوره احزاب می‌خوانیم: ما کان محمد اباحد من
رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.

و در آیه ۲۹ سوره فتح نیز آمده است: محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی
الکفار رحماء بینهم: «محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند در برابر
کفار خشن و در میان خودشان رحیم و مهربانند».

بعضی از مفسران گفته‌اند: این آیه در پاسخ بعضی سران یهود در مدینه‌مانند
«کعب بن اشرف» و اتباع او نازل شده است که گفتند: ای محمد چه کسی
گواهی می‌دهد که تو فرستاده خدائی؟ آیه نازل شد و گفت: خداوند چنین
گواهی می‌دهد.

از اینجا تفسیر و بیان دیگری برای آیه فوق نیز می‌توان به دست آورد و آن اینکه
منظور گواهی و شهادت خداوند است در کتب آسمانی پیشین که علمای اهل

کتاب بخوبی از آن آگاهی داشتند.

در عین حال منافاتی بین این تفسیرهای سه گانه نیست و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد.

در پایان آیه به عنوان یک هشدار و تهدید می فرماید: «کسانی که ایمان به باطل آوردند و به الله کافر شدند زیانکاران واقعی هستند» (و الذین آمنوا بالباطل و کفروا بالله اولئک هم الخاسرون).

چه خسرانی از این بالاتر که انسان تمام سرمایه های وجود خود را در برابر هیچ از دست دهد؟ آنگونه که مشرکان دادند، قلب و جان خود را در اختیار بته نهادند و تمام نیروهای جسمانی، و امکانات اجتماعی و فردی خود را در اختیار تبلیغ و ترویج آئین بت پرستی و محو نام الله گذاردند و جز خسران و زیان نتیجه ای عائد آنها نشد.

غالباً قرآن در آیات خود به این خسران بزرگ اشاره می کند و گاهی با ذکر کلمه «اخسر» (زیانکارتر) این حقیقت را نشان داده که زیانی از این برتر و بالاتر نیست (هود - ۲۲ - نمل - ۵ - کهف - ۱۰۳).

مهمتر این که گاه انسان در معاملهای زیان می کند تنها سرمایه خود را از دست می دهد و ورشکست می شود، اما گاهی از این فراتر می رود بدیهکاری زیادی نیز بر دوش او می ماند و این بدترین نوع ورشکست است، و مشرکان درست همین حال را دارند، بلکه گاهی مایه ورشکستگی و گمراهی دیگران نیز می شوند و به اصطلاح ورشکستگی زنجیرهای راتشکیل می دهند.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۲۰

در آیات گذشته دو قسمت از بهانه جوئیهای کفار در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پاسخ آن مطرح شد، نخست اینکه می گفتند: چرا او معجزه های نمی آورد؟ که قرآن پاسخ داد: این کتاب آسمانی خود برترین معجزه است.

دیگر اینکه چه کسی گواهی بر حقانیت او می دهد؟ که قرآن پاسخ داد: خدائی که از همه چیز آگاه است.

در آیه مورد بحث به سومین بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند. می گوید «آنها در مورد عذاب عجله می کنند و با سرعت آن را از تو می طلبند» (ویستعجلونک بالعذاب).

آنها می گویند «اگر عذاب الهی حق است و دامن کفار را می گیرد پس

چرا به سراغ ما نمی‌آید؟!؟

قرآن در پاسخ این سخن سه جواب می‌دهد.

نخست می‌گوید اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب الهی فوراً

به سراغشان می‌آمد (و لو لا اجل مسمى لجاءهم العذاب).

این زمان معین برای آن است که هدف اصلی یعنی بیداری یا اتمام حجت بر آنها حاصل گردد، خدا هرگز بر خلاف حکمت در کارهایش شتاب و عجله نمی‌کند.

دیگر اینکه آنها که این سخن را می‌گویند چه اطمینانی دارند که هر

لحظه عذاب الهی دامنشان را بگیرد؟ «چرا که این عذاب ناگهانی و

بدون مقدمه، و در حالی که آنها نمی‌دانند و توجه ندارند به سراغشان می‌آید» (و لیاتینهم بغتة و هم لا یشعرون).

گرچه موعد عذاب در واقع معین و مقرر است ولی مصلحت این است که

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۲۱

آنها از آن آگاه نباشند و بدون مقدمه فرا رسد، چرا که اگر وقت آن

اعلام می‌شد باعث تجری و جسارت کفار و گنهکاران می‌گردید، آنها تا

آخرین لحظه به گناه و کفر ادامه می‌دادند و در لحظات آخر که موعد مقرر

عذاب نزدیک می‌شد همگی توبه می‌کردند و به سوی حق باز می‌گشتند!

فلسفه تربیتی این مجازاتها ایجاب می‌کند که موعدش مکتوم باشد تا هر لحظه

اثر خود را ببخشد و ترس و وحشت آن عاملی بازدارنده گردد ضمناً از آنچه

گفتیم روشن شد که منظور از جمله «و هم لا یشعرون» این نیست که آنها

اصل وجود عذاب را درک نمی‌کنند و گر نه فلسفه عذاب از بین می‌رفت، بلکه

منظور این است که آنها لحظه وقوع آن و مقدماتش را تشخیص نمی‌دهند، و به

تعبیر دیگر بطور غافلگیرانه مثل صاعقه بر آنها فرود می‌آید.

از آیات مختلف قرآن بر می‌آید که این بهانه‌جوئی منحصر به کفار مکه

نبود، بلکه بسیاری از امم دیگر نیز روی مسأله تعجیل عذاب اصرار می‌ورزیدند.

بالاخره سومین پاسخ را قرآن در آیه بعد بیان کرده، می‌گوید «آنها در برابر تو

در مورد عذاب عجله می‌کنند در حالی که جهنم کافران را احاطه

کرده است»! (یستعجلونک بالعذاب و ان جهنم لمحیطة بالکافرین).

اگر عذاب دنیا تاخیر بیفتد عذاب آخرت صددرصد قطعی است آنچنان مسلم

است که قرآن به صورت یک امر فعلی از آن یاد می‌کند و می‌گوید «جهنم

گوئی هم اکنون آنها را احاطه کرده است»!
در اینجا تفسیر دقیقتری نیز برای این آیه وجود دارد و آن اینکه جهنم از
دو نظر هم اکنون «به معنی واقعی» کلمه این گروه را احاطه کرده.
نخست جهنم دنیا است آنها بر اثر شرک و آلودگی به گناه در جهنمی که
خود فراهم کرده اند می سوزند، جهنم جنگ و خونریزی، جهنم نزاع و اختلاف،

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۲۲

جهنم ناامنی و ناآرامی، جهنم ظلم و بیدادگری، و جهنم هوی و
هوسهای سرکش!

دیگر اینکه طبق ظاهر آیات قرآن جهنم هم اکنون موجود است و طبق تحلیلی
که قبلاً داشته ایم در باطن و درون این دنیا است و به این ترتیب حقیقتاً کافران
را احاطه کرده است، در آیه ۵ و ۶ و ۷ سوره تکاثر نیز به آن اشاره شده: کلاً لو
تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین: «این چنین نیست
اگر علم الیقین می داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس آنرا به عین
الیقین میدیدید».

سپس می افزاید: «آن روز که عذاب الهی از بالای سر و از پائین پا آنها را
فرامی گیرد، و به آنها می گوید بچشید آنچه را که عمل می کردید روز سخت
و دردناکی است» (یوم یغشاهم العذاب من فوقهم و من تحت أرجلهم ویقول
ذوقوا ما کنتم تعملون).

این آیه ممکن است توضیحی برای احاطه عذاب جهنم در قیامت نسبت به کفار
باشد، و ممکن است بیانی مستقل برای آن عذاب دردناک آنان محسوب گردد
که امروز بر اثر اعمالشان آنها را احاطه کرده و فردا ظاهر و آشکار می شود.
به هر حال اینک می فرماید این عذاب از بالای سر و پائین پاها است و
بقیه جهات و جوانب را ذکر نمی کند در حقیقت به خاطر وضوح مطلب
و روشنی بحث است، بعلاوه هنگامی که شعله های آتش از پائین پا زبانه کشد و
از بالا بر سر آنها فرو ریخته شود تمام بدن آنها را احاطه خواهد کرد، و
تمام جوانب و اطراف را نیز می پوشاند.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۲۳

اصولاً این تعبیر هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی معمول است
که می گویند فلان کس از فرق تا قدم مثلاً در لجنزار بیعفتی فرو رفت،

یعنی تمام وجود او غرق در این گناه شد، و به این ترتیب مشکلی که برای بعضی از مفسران به وجود آمده که چگونه سوی بالا و پائین ذکر شده و چهار طرف مسکوت مانده است؟ حل می‌شود.

جمله ذوقوا ما کنتم تعملون که ظاهراً گوینده‌اش خداوند است علاوه بر اینکه یکنوع مجازات روانی برای اینگونه اشخاص است بیانگر این واقعیت می‌باشد که عذاب الهی چیزی جز بازتاب و انعکاس اعمال خود انسان در نشاء آخرت نیست.

نکته‌ها :

۱ - دلائل اعجاز قرآن - بدون شک قرآن بزرگترین معجزه پیامبر اسلام است، معجزه‌ای است گویا، جاودانی و پویا، و متناسب با هر عصر و زمان، و برای تمام قشرها، ما بحثهای مربوط به اعجاز قرآن را مشروحاً در جلد اول ذیل آیه ۲۳ سوره بقره آورده‌ایم و نیازی به تکرار نمی‌بینیم.

۲ - دستاویزی برای انکار معجزات - بعضی از دانشمندان غربزده اسلامی که مایلند خارق عادات پیامبران را نادیده بگیرند اصرار دارند که پیامبر اسلام معجزه‌های غیر از قرآن نداشته است، ممکن است حتی قرآن را نیز معجزه ندانند در حالی که این سخن هم بر خلاف آیات قرآن است، هم روایات متواتر، و هم تاریخ مسلم اسلامی است.

ما شرح این سخن را در جلد ۱۲ صفحه ۳۸۶ (ذیل آیه ۹۳ - ۹۰ سوره اسراء) بیان کردیم.

۳ - معجزات اقتراحی - همیشه یکی از روشهای لجوجانه مخالفان پیامبران

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۳۲۴

طرح معجزات اقتراحی بوده، و با این کار می‌خواستند از یکسو ابهت معجزات را بشکنند و آنها را به ابتذال بکشانند، و از سوی دیگر بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت پیامبران در دست داشته باشند، ولی هیچگاه پیامبران الهی تسلیم این توطئه‌ها نمی‌شدند و چنانکه در آیات بالا دیدیم در پاسخ می‌گفتند «معجزات در اختیار ما نیست که مطابق میل و هوس شما هر روز و هر ساعت معجزه‌ای انجام گیرد بلکه معجزات فقط به فرمان خدا صورت می‌گیرد و از اختیار ما بیرون است».

درباره معجزات اقتراحی شرحی در جلد هشتم صفحه ۲۵۳ به بعد (ذیل آیه ۲۰ سوره یونس) آمده است.

قبل

فہرست

قال